

DOI: [10.30512/KQ.2022.18899.3495](https://doi.org/10.30512/KQ.2022.18899.3495)

ریشه‌شناسی واژه قرآنی «تسبیح» و تبیین ارتباط آن با ماده «سبح»*

محمدحسین اخوان طبسی^۱

نصرت نیل‌ساز^۲

نهلله غروی نائینی^۳

چکیده

مفهوم تسبیح یکی از پرکاربردترین مفاهیم قرآنی و یکی از مهم‌ترین اذکار در نزد مسلمانان است که هر صبح و شام، چه در نماز و چه در اوقات دیگر، بر زبان‌ها جاری می‌شود. پرسش اصلی در این مقاله که نگارنده به دنبال یافتن پاسخ آن خواهد بود، آن است که چه ارتباطی میان تسبیح در معنای ستایش کردن، با ماده ثلاثی آن، یعنی سبح، به معنای گسترش یا شناگری وجود دارد؟ ارتباطی که لغت‌شناسان و مفسران متقدم درباره آن سکوت کرده و متأخران نیز پاسخ درخوری بدان نداده‌اند. برای این منظور از رویکرد معناشناسی تاریخی و روش ریشه‌شناسی در زبان‌های سامی بهره گرفته شده و مراحل تحول معنایی ماده سبح و چگونگی ساخت مفهوم تسبیح از آن بر این اساس روشن شده است. آنچه به‌عنوان نتیجه به دست آمد، آن است که ماده سبح، در ابتدا به معنای «گستردن» بوده است. سپس، از آن معنای «ارتقاء، شکوه و جلال» ساخته شده و در نهایت، معنای «با شکوه دانستن» یا «ستایش» در باب تفعیل ساخت یافته است. واژگان کلیدی: قرآن کریم، تسبیح، ماده سبح، ریشه‌شناسی، زبان‌های سامی.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۴ (مقاله پژوهشی)

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران: ایران/ mhat.isu@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران: ایران (نویسنده مسئول)/ nilsaz@modares.ac.ir

۳. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران: ایران/ naeeni_n@modares.ac.ir

**مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

۱- مقدمه

مفهوم تسبیح یکی از محوری‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم قرآن کریم است. این مفهوم از یک سو در فرهنگ اسلامی به خوبی گسترش یافته و در جای‌جای اعمال و عبادات مسلمانان نظیر ذکر رکوع و سجود نماز، تسبیحات اربعه، تسبیح حضرت زهرا (س) و... حضور یافته و فراتر از آن در هر صبح و شام ورد زبان مسلمانان گشته است. از سوی دیگر، مورد توجه اندیشمندان مسلمان، از لغت‌شناسان و مفسران تا فقیهان و فلاسفه قرار گرفته و معنای آن مورد گفت‌وگو بوده است.

ماده ثلاثی (سبح) در قرآن کریم دارای دو کاربرد و معنای اصلی است: نخست، معنای تسبیح و ستایش پروردگار است که تنها در باب تفعیل (سَبَّحَ - يُسَبِّحُ - تَسْبِيحًا) آمده و همراه با اسم مصدرش «سُبْحَان» ۸۸ بار در قرآن کریم به کار رفته است. دوم، صورت ثلاثی مجرد سبوح (سَبَّحَ - يَسْبُحُ - سَبَّحًا) که ۴ بار در قرآن کریم آمده (عبدالباقی، ۱۳۶۴، ص ۳۳۹-۳۴۰) و به دلیل بروز چندمعنایی^۱ در آن، معنایش نزد لغت‌شناسان و مفسران غریب و پرابهام بوده است. در دو آیه از قرآن کریم اشاره شده است که شمس و قمر و لیل و نهار، هر یک در فلک خود نوعی حرکت دارند و این حرکت با فعل «سَبَّحَ» بیان شده است: ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱/۳۳؛ یس: ۳۶/۴۰). همچنین، در آیات سوره مزمل، سخن خدای متعال خطاب به رسولش آن است که شب‌هنگام را بیدار مانده تا بتواند «قول ثقیل» را از جانب پروردگارش دریافت کند. در مقابل، روز را که در آن دارای «سبح طویل» است، می‌تواند به دیگر امور خود نظیر استراحت یا فعالیت اختصاص دهد: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (مزمل: ۷۳/۷-۷). در آیه سوم سوره نازعات نیز سخن از ﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾ است که مصداق آن نزد مفسران محل اختلاف است.

علاوه بر ابهام و چندمعنایی که در ماده سبوح دیده می‌شود، یکی از پرسش‌ها درباره این ماده قرآنی که همچنان پاسخ روشنی نیافته است، ارتباط میان معنای تسبیح با ریشه سبوح است. در میان لغت‌شناسان و مفسران، تلاشی درخور برای کشف این ارتباط معنایی دیده نمی‌شود و محدود توجهات موجود نیز قابل اتکا نمی‌نماید.

درباره مفهوم تسبیح در قرآن کریم، پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی به چاپ رسیده است؛ اما مروری بر همه این موارد نشان می‌دهد، مؤلفان این آثار عمدتاً محور بحث خود را یک مسأله فلسفی، یعنی تسبیح موجودات عالم قرار داده‌اند. پرسش آنان این بوده که اگر مطابق آیه ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء: ۴۴/۱۷)، هر موجودی در این عالم خدای متعال را تسبیح می‌کند، این تسبیح حقیقی و قولی است یا مجازی و تکوینی؟

به‌عنوان نمونه، حاجی اسماعیلی (۱۳۹۱)، در پژوهش خود به بازخوانی اندیشه تفسیری مفسران، پیرامون تسبیح به حمد در قرآن پرداخته است. در بحث تسبیح موجودات، وی قول مفسران را بر سه قسم می‌داند: تسبیح به زبان «حال»، تسبیح به زبان «قال» و قول به تفصیل (موجودات ذی‌شعور به زبان قال و موجودات غیر ذی‌شعور به زبان حال تسبیح می‌گویند). وی قائلین هر قول را به تفصیل ذکر کرده، دلایل آنان را بررسی نموده و مورد نقد قرار می‌دهد و در نهایت، خود قول دوم را برمی‌گزیند. در پژوهشی دیگر، معین، بیادار و ابوالحسنی (۱۳۹۴) به مسأله تسبیح موجودات غیر ذی‌شعور از دیدگاه قرآن پرداخته‌اند. در نظرگاه آنان، آرای مفسران در این باره را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: گروهی تسبیح موجودات را ناآگاهانه و بدون اراده می‌دانند؛ برخی تسبیح موجودات را تکوینی و به زبان حال دانسته و معتقدند مجازاً به آنان تسبیح نسبت داده شده است؛ عده‌ای نیز، تسبیح موجودات را آگاهانه و از روی شعور و ادراک می‌دانند. قول سوم، قول برگزیده این پژوهش است. این دست آثار هیچ‌کدام به ابعاد معنایی مفهوم تسبیح و رابطه معنایی آن با ریشه سبح نپرداخته‌اند و ضمن تکرار نظرات لغت‌شناسان پیشین، از رویارویی با این مسأله گذر کرده‌اند.

همچنین، شرق‌شناسان به مفهوم تسبیح تنها از منظر ارتباط آن با همزاد‌هایش در دیگر زبان‌های سامی پرداخته و ضمن یک مطالعه تطبیقی، مدعی وام‌واژه بودن تسبیح در زبان عربی شده‌اند. ادعایی که نیاز به ارزیابی مجدد داشته و شواهدی بر خلاف آن وجود دارد.

پژوهش حاضر قصد دارد بر مبنای دستاوردهای معناشناسی تاریخی و در گستره مطالعات زبان‌های سامی، ابعاد معنایی ماده سبح را کاویده و علاوه بر رفع ابهام از معنای آن، ارتباط آن را با مفهوم تسبیح روشن سازد. بر اساس این پژوهش است که می‌توان به بازخوانی و ارزیابی آرای لغت‌شناسان و مفسران درباره معنای سبح پرداخت و همچنین، ادعای خاورشناسان درباره وام‌واژگی تسبیح در زبان عربی را در بوته نقد گذاشت. در حوزه روش، پژوهش حاضر از روش‌های سامان‌یافته در حیطه زبان‌شناسی تاریخی بهره خواهد برد. به‌طور مشخص از مطالعات تطبیقی زبان‌های سامی، هم در بخش واژگان و هم صرف برای استخراج داده‌ها استفاده شده و از روش ریشه‌شناسی^۲ و مسیرشناسی ساخت^۳ برای سامان‌دهی داده‌ها بهره گرفته خواهد شد.

۲- آرای خاورشناسان درباره واژه «تسبیح»

نگاهی به اقوال خاورشناسان درباره تسبیح نشان می‌دهد، همگی آنان بر قرضی بودن این واژه در زبان عربی اتفاق نظر دارند. با آنکه درباره منشأ این واژه گفتگوهایی وجود داشته است؛ اما قول ارجح در میان خاورشناسان آن است که مبدأ این واژه در زبان سریانی بوده و مفهوم تسبیح در فرهنگ مسیحی پرورش یافته است.

1. Cognate

2. Etymology

۳. Stratology: مسیرشناسی ساخت روشی است که به دنبال مطالعه مراحل تغییر یک معنا همراه با حفظ لفظ است (پاکتچی، ۱۳۹۹، ص ۲).

آرتور جفری در کتاب «واژه‌های دخیل در قرآن مجید»، به فعل «سَبَّحَ» پرداخته است. او ضمن آنکه منشأ واژه را سریانی دانسته، دلایلی را برای این ادعا مطرح کرده است. استدلال وی آن است که ماده **سبّح** (شبح) = سبّح در متون کلاسیک سریانی به گستردگی استفاده شده و علاوه بر آن، به طور مشخص واژه **سبّح** (شوبحنا) = سبّحان در این زبان وجود دارد. همچنین، در لهجه فلسطینی - مسیحی، شاهد وجود واژه **سبّح** (تشیبّحا) = تسبیح هستیم (جفری، ۱۹۳۸، صص ۱۶۲-۱۶۱). ماده ثلاثی «سبّح» به معنای ستایش کردن، حتی در آرامی کهن (مادر زبان سریانی) نیز هست که این نشان از قدمت این ریشه در زبان‌های آرامی دارد. اغلب خاورشناسان معتقدند معنای ستایش، یک بسط معنایی است که در زبان آرامی برای این ریشه پیدا شده است (جفری، ۱۹۳۸، صص ۱۶۱/کوک، ۱۸۹۸، ص ۱۱۱). دیگرانی چون مینگانا و ریچارد بل نیز بر منشأ سریانی و مسیحی مفهوم تسبیح اصرار ورزیده‌اند (مینگانا، ۱۹۲۷، صص ۸۶/بل، ۱۹۲۶، ص ۵).

با آنکه ماده سبّح در زبان‌های دیگر سامی، نظیر عبری، اکدی، حبشی و لهجه‌های جنوب عربستان نیز وجود دارد؛ اما جفری معتقد است که وجود این ریشه در عبری به معنای ستایش، حاصل یک آرامی‌گرایی متأخر بوده (نیز نک: گزنیوس، ۱۹۳۹، صص ۹۸۶/شوالی، ۱۸۹۳، ص ۹۱) و در لهجه‌های جنوب نیز، تنها پس از تماس با مردمان آرامی زبان پدید آمده است. همچنین، وی به پیروی از نولدکه، منشأ ماده (سبّح) در زبان حبشی را هم آرامی می‌داند (جفری، ۱۹۳۸، ص ۱۶۱). لازم به ذکر است، او به وجود ماده در زبان اکدی توجهی نداشته است.

گروهی از خاورشناسان نیز به وجود منشأ عبرانی و یهودی برای تسبیح قائل بوده‌اند که از آن جمله می‌توان به فرانکل و هیرشفیلد اشاره کرد (جفری، ۱۹۳۸، ص ۱۶۱). همچنین، هاروویتس با آنکه در فرضی بودن تسبیح در زبان عبری شکی ندارد، اما در نسبت دادن آن به منبعی یهودی یا مسیحی مردّد است (هاروویتس، ۱۹۲۵، ص ۱۸۶).

۳- آرای لغت‌شناسان و مفسران درباره ماده «سبّح»

لغت‌شناسان و مفسران مسلمان عمدتاً به دلیل کاربرد ماده سبّح در قرآن کریم، وارد بحث از معنای لغوی این ماده و کاربردهای آن در زبان عربی شده‌اند. البته، نگاهی به اقوال آنان پیرامون این ماده نشان می‌دهد، ایشان برای توضیح معنای سبّح در کاربردهای مختلف قرآنی، دچار اختلافاتی شده‌اند.

در تفسیر آیه ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (مزمّل: ۷/۷۳)، قولی که مورد توجه بیشتر مفسران و لغت‌شناسان قرار گرفته، قول قتاده است که معنای سبّح را در این آیه، «فراغ» دانسته است (مثلاً: صنعانی،

1. ṢBH

2. ṣubḥna

3. tsbiḥa

۱۴۱۱، ج ۲، ص ۲۶۱ / جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۷۲؛ اما در توضیح منظور آیه که این فراغت در روز را برای چه امری می‌داند، گروهی آن را فرصت استراحت و خواب دانسته‌اند (طبری به نقل از ابن عباس، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۸۳ / فراهیدی به نقل از ابوالدقیس، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۵۱)، و گروهی آن را تکاپو و رفت‌وآمد در روز برای رفع حوائج معنا کرده‌اند (طبری به نقل از ابن زید، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۸۳ / ابو عبیده، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۷۳). در مقام جمع دو قول نیز این فراغت در روز، هم برای خواب و هم رفع حوائج دانسته شده است (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۴۷۵ / قمی به نقل از ابوالجارود از امام باقر (ع)، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۹۲). البته، برخی هم خود ماده سبح را به معنای تقلب و تکاپو دانسته و مدعی شده‌اند که از اضداد است و دو معنای سکون و تقلب را با هم دارد (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۱۳ / ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۷۴). گفتنی است، این آیه به صورت «سَبْحًا طَوِيلًا» نیز قرائت شده و سبّخ در اینجا به معنای راحتی و خوابیدن گرفته شده و از این رو، به معنای سبح نزدیک دانسته شده است (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۱۹۶ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۸۳).

در تفسیر آیه ﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾ (نازعات: ۳ / ۷۹)، مفسران از تابعین در مصداق‌یابی سباحات دچار اختلاف بوده‌اند. مجاهد مصداق سباحات را ملائکه‌ای می‌دانسته که مانند اسبان تیزرو از آسمان نازل می‌شوند؛ به این دلیل که سبّخ برای اسب تندرو به کار برده می‌شود: «السَّابِخُ الْفَرَسُ الْجَوَادُ». قتاده منظور از سباحات را خورشید و ماه و ستارگان می‌دانسته و به آیه ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱ / ۳۳؛ یس: ۳۶ / ۴۰) استناد می‌کرده است. از دیدگاه عطاء، منظور از آن کشتی‌هاست (طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۲۰ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۴۳۲).

به طور کلی می‌توان گفت، لغت‌شناسان متقدم در توضیح معنای سبح، به‌ویژه در آیات ﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾ (نازعات: ۳ / ۷۹) و ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱ / ۳۳؛ یس: ۳۶ / ۴۰) به دو مؤلفه معنایی در این ماده اشاره کرده‌اند: ۱. حرکت (الذهاب و الجری)، ۲. گسترش (البسط و الانبساط). بنابراین، سبّخ یعنی حرکتی که با نوعی بسط و گسترش همراه است (تذهب فیها بسطاً) (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۱۹۶ / جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۷۲ / ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۱۱). این لغت‌شناسان مصدر «سباحه» به معنای شناکردن را که در عربی کلاسیک پیدا شده و کاربرد قرآنی ندارد، مرتبط با همین دو مؤلفه می‌دانند و «سبّخ» به معنای اسب تیزرو را هم مبتنی بر همین معنا توضیح می‌دهند. در توضیح این ارتباط گفته شده است که اسب هنگام حرکت، دستانش را دراز کرده و می‌کشد (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۱۹۶). در مقابل، لغت‌شناسان پسین معنای شناکردن را اصل گرفته و کاربرد آن برای اسب یا نجوم را از باب مجاز دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۲ / زمخشری، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۲۸۲)؛ گو اینکه دویدن اسب یا سیر ستارگان در فلک، به شناکردن می‌ماند.

یک معنای در حاشیه، اما مهم و راهگشا، که منابع لغوی برای این ماده اشاره کرده‌اند، معنای «جلال و عظمت» است. این معنا را می‌توان در حدیث معراج به نقل از جبرئیل (ع) دید که وی به پیامبر اکرم (ص) عرض

کرد: «لِلَّهِ دُونَ الْعَرْشِ سَبْعُونَ حِجَابًا لَوْ دَنَوْنَا مِنْ أَحَدِهَا لَأَخْرَقَتْنَا سُبُحَاتُ وَجْهِ رَبِّنَا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۵، ص ۴۵): برای خدای متعال در زیر عرش، هفتاد پرده است که اگر به یکی از آنها نزدیک شویم، عظمت وجه پروردگاران، ما را خواهد سوزاند. منابع لغوی، واژه «سُبُحَات» را در این روایت، جمع «سُبْحَة» و آن را به معنای جلال و عظمت دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۵۲/ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۳۲/ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۷۰). این واژه در روایتی دیگر منسوب به رسول خدا (ص) در توصیف خداوند متعال، چنین به کار رفته است: «حِجَابُهُ النُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَخْرَقَ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ» (احمدبن حنبل، ۱۴۱۶، ج ۳۲، ص ۳۷۵/ مسلم، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۶۱/ ابن ماجه، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۹۴): حجاب خداوند نور است که اگر کنار رود، همانا شکوه و عظمت وجهش، هرآنچه از دیدگان خلق بدان بیفتد، خواهد سوزاند.

صورت مزید سَبَّحَ (تسبیح کردن) در قرآن کریم بسیار پرکاربرد است و عمدتاً به معنای «تنزیه» پروردگار از هر آنچه شایسته نیست بدان وصف گردد یا گفتن «سبحان الله» دانسته شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۵۱). مفسران هم بر معنای تنزیه در واژه تسبیح صحه گذاشته و بر آن تأکید ورزیده‌اند (مثلاً، طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۰۹). برخی از لغویان برای آن معنای «تعظیم و تمجید» را ذکر کرده‌اند (ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۲۷۷). در برخی آیات که در آنها سفارش به تسبیح در اوقات گوناگون شبانه‌روز شده است، لغت‌شناسان و مفسران تسبیح را به معنای «صلاة» گرفته و آن را اشاره به نمازهای یومیه دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۵۲/ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۴۶).

در بین لغویان متقدم، تلاشی برای توضیح ارتباط معنایی میان سَبَّحَ و سَبَّحَ دیده نمی‌شود؛ اما برخی از متأخران کوشیده‌اند تا ربطی معنایی میان این دو بجویند. راغب اصفهانی ضمن آنکه معنای اصیل سبَح را حرکت سریع در آب یا هوا می‌داند، تسبیح را هم در اصل به معنای حرکتی سریع در عبادت خداوند تلقی می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۲). مصطفوی اصل واحد در این ماده را حرکت یا بودن در مسیر حق، منزّه از انحراف و نقطه‌ضعف دانسته است. بنابراین، سبَح را به معنای حرکتی منظم و طبیعی گرفته و تسبیح را به معنای قراردادن چیزی در این جریان طبیعی و منزّه فرض کرده است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۵، صص ۲۳-۲۵).

۴- ریشه‌شناسی واژه تسبیح

ریشه‌شناسی روشی است که از طریق مطالعه تطبیقی^۱ میان واژه عربی با واژگان همزاد آن در دیگر زبان‌های سامی، معانی قبلی و کهن آن واژه را نمایان کرده و سیری در زمانی از تغییرات لفظی و تحولات معنایی آن واژه در اختیار ما قرار می‌دهد. از این رو، این روش در ارزیابی نظرات خاورشناسان و لغت‌شناسان یاری‌رسان خواهد بود و ارتباط تسبیح با ماده سبَح را روشن خواهد کرد. برای ریشه‌شناسی واژه تسبیح ابتدا لازم است، همزادهای

ماده سبح در زبان‌های سامی جمع‌آوری شود و معانی متعدد این ماده استخراج گردد. با توجه به گستره وسیع معنایی در این ماده در گام دوم، معانی یافت‌شده دسته‌بندی خواهند شد تا در گام سوم، معانی تاریخ‌گذاری شده و در نهایت، مسیر ساخت معنای تسبیح مشخص شود.

۱-۴ - مطالعه تطبیقی ماده سبح در زبان‌های سامی

سامی^۱ به عنوان یک خانواده زبانی، خود دارای پنج زیرشاخه است:

۱- شاخه شمالی: شامل زبان‌های ابلایی، آموری و اوگاریتی؛

۲- شاخه غربی: شامل زبان‌هایی چون عبری، آرامی و انواع آن (آرامی فلسطینی مسیحی و فلسطینی یهودی، آرامی ترگومی، مندایی) و نیز، سریانی که خود در زمره زبان‌های آرامی جای می‌گیرد؛

۳- شاخه شرقی: شامل زبان‌های اکدی، آشوری و بابلی؛

۴- شاخه جنوبی: شامل زبان‌هایی چون حبشی (گعزی)، سبائی و...؛

۵- شاخه مرکزی: شامل زبان عربی و انواع آن (عربی قرآنی، عربی کلاسیک و...). گفتنی است برخی

سامی‌شناسان، عربی را به شاخه غربی ملحق کرده‌اند (لیپینسکی، ۱۹۹۷، صص ۸۵-۴۷).

به جز شاخه شمالی که نگارنده کاربردی از ماده سبح را در آن نیافته است، همزادهای سبح در چهارشاخه دیگر به تفصیل مطالعه شده و در ادامه از نظر می‌گذرند (برای خلاصه‌ای از معانی سبح در زبان‌های سامی نک: ضمیمه ۱).

۱-۱-۴ - شاخه غربی

همزاد^۲ ماده ثلاثی سبح در زبان‌های سامی غربی SBH (شبح) است که کاربردهای متنوع آن را می‌توان در زبان‌های عبری، آرامی و زبان‌های زیرشاخه‌اش و نیز سریانی مشاهده کرد. در ادامه، به تفصیل به کاربردهای ماده در هر یک از این زبان‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱-۴ - زبان عبری

در عبری کتاب مقدس، همزاد ریشه عربی سبح، ماده שָׁבַח^۳ (شبح) است. این ماده خود دارای دو معنای مجزا است که هر دو، معنای فعلی هستند. معنای نخست «آرام کردن، تسکین دادن» (soothe, still) است و در باب Pi'el (= تفعیل) کاربرد دارد. این معنا از ریشه با صورت «سبخ» در عربی به معنای یله و رها بودن همزاد است (گزنویس، ۱۹۳۹، ص ۹۸۶).

1. Semitic
2. Cognate
3. SBH

معنای دوم که معادل تسبیح در عربی است، معنای «ستودن، ستایش کردن» (laud, Praise) است. این معنا هم تنها در باب Piel (=تفعیل) به کار می‌رود. گزنیوس نیز به مانند جفری، وجود این معنا را در عبری حاصل یک آرامی‌گرایی متأخر می‌داند (گزنیوس، ۱۹۳۹، ص ۹۸۶).

۴-۱-۱-۲- زبان آرامی

در زبان آرامی ادبی (ترگومی)، ماده נצב دارای صورت‌های صرفی و طیف معنایی گسترده‌تری است. صورت مجرد^۱ این ماده به معنای «رشد دادن» (to grow)، «گستردن» (spread)، «بهبود» (improve) و «رشد در ارزش» (grow in value) است. باب Hifil^۲ (= افعال) این ماده، معنای «بهبود دادن»، «بالا بردن ارزش» و «روشنی بخشیدن» را دارد.

صورت معادل تسبیح در این زبان، باب Piel^۳ و Paal^۴ (= تفعیل) ماده است که معنای «وسعت دادن» (to amplify) و «ستایش کردن» (to praise) را می‌دهد. صورت وصفی باب piel نیز به معنای بهبودیافته، باارزش و ستودنی است. آواز خواندن (to sing) نیز جزو معنای باب paal دیده می‌شود. باب Hithpaal^۵ و Ithpaal^۶ (= افتعال) دارای معنای «گسترش یافتن»، «بهبود یافتن»، «خودستایی» و «ستوده شدن» است و صورت اسمی این ماده^۷ هم به معنای «بهبود»، «منفعت»، «برتری و علو» و «ستایش» است (جسترو، ۱۹۰۳، ج ۲، صص ۱۵۱۱-۱۵۱۲).

در زبان مندایی، به عنوان یکی از زیرشاخه‌های آرامی، صورت‌های فعلی ŠBA و ŠBH در باب Pael (= تفعیل) به معنای «ستایش کردن» و در باب Ethpaal (= افتعال) به معنای خودستایی و لاف‌زدن است (دراور و ماتسوخ، ۱۹۶۳، صص ۴۴۶-۴۴۷).

در لهجه فلسطینی - مسیحی از زبان آرامی، ریشه עבד ^۸ (شبح) دارای دو معنای مجزا است؛ نخست معنای شکوه و جلال، و دوم معنای رشد و افزایش (شوالی، ۱۸۹۳، ص ۹۱). در لهجه فلسطینی - یهودی نیز که در دوره امپراطوری بیزانس در منطقه فلسطین رواج داشته است، ریشه נצב دو معنای متفاوت را داراست. معنای اول همان ستایش کردن است و معنای دوم، افزودن بر ارزش چیزی، ثمر آوردن و برتری جستن

۱. שִׁבַּח (šā-bāḥ)

۲. הִשְׁבִּיחַ (hisbiḥa)

۳. שִׁבְּעָה (šibbe-ḥa)

۴. שִׁבְּחָה (šabbāḥ)

۵. הִשְׁתַּבַּח (hištābe-ḥa)

۶. אִשְׁתַּבַּח (ištabāḥ)

۷. שִׁבְּחָ (šebāḥ)

(سوکولوف، ۱۹۹۲، ص ۵۳۴). دیگر زبان متعلق به شاخه آرامی، سریانی است که به دلیل اهمیت آن، در ادامه به صورت جداگانه مورد مطالعه خواهد بود.

۴-۱-۱-۳- زبان سریانی

کاربرد ماده **عجده**^۱ (شیخ) در زبان سریانی، هم گسترده و هم متنوع است. حالت مجرد این ماده تنها دارای صورت وصفی به معانی باشکوه، برجسته، پرافتخار (glorious, illustrious, splendid) و ستودنی (praiseworthy) است (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۵/ جنینگس، ۱۹۲۶، ص ۲۱۴)؛ اما باب Pael (= فَعَل)، معانی متعددی را داراست که به ترتیب زیر قابل شمارش است:

- ۱- ستایش کردن، تعظیم کردن (to praise, glorify) که همزاد تسبیح عربی است (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۵/ کستاز، ۲۰۰۲، ص ۳۵۷/ سوکولوف، ۲۰۰۹، ص ۱۵۰۰/ برون، ۱۸۹۵، ص ۶۵۹).
- ۲- آواز خواندن (to sing): البته به طور خاص، منظور خواندن نیایش‌هایی است که در مقام ستایش خداوند هستند (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۵/ جنینگس، ۱۹۲۶، ص ۲۱۴).
- ۳- آبرو و اعتبار بخشیدن (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۶). این معنا با معنای ستایش کردن ارتباط مستقیم دارد.

۳- فکر کردن، باور داشتن (to think, believe) (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۶/ کستاز، ۲۰۰۲، ص ۳۵۷). این معنا، خاص زبان سریانی است و در دیگر زبان‌های سامی مشاهده نشده است. در توجیه ارتباط معنایی میان «ستایش و شکوه» با «فکر و باور»، می‌توان به واژه یونانی $\delta\omicron\chi\alpha$ ^۲ اشاره کرد که به معنای شکوه (glory) است و صورت فعلی آن یعنی $\delta\omicron\chi\acute{\alpha}\zeta\omega$ ^۳ به معنای فکر کردن و تصور کردن (think, imagine) است (لیدل و اسکات، ۱۹۹۶، ص ۴۴۴/ پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۶).

۵- روشنی و جلا دادن (to polish) (سوکولوف، ۲۰۰۹، ص ۱۵۰۱): این معنا که با معنای «روشنی بخشیدن» در آرامی ارتباط دارد، ادامه‌ای است از معنای «گسترده» و «رشد دادن»؛ گو اینکه وقتی چیزی را می‌گسترانیم، آن را روشن و عیان هم می‌کنیم.

گفتنی است صورت مجهول همین باب، معنای وصفی برجسته، باشکوه و گران‌بها را دارد (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ص ۵۵۶) و باب Ethpaal (= افتعال) آن، به دو معنای «ستوده شدن» (معنای مجهول^۴) و «خود را

1. ŠBH

2. doxa

3. doxa-zw

4. passive

تزیین کردن، خودستایی کردن» (معنای بازگشتی^۱) است (پین اسمیت، ۱۹۵۷، ۵۵۶/ سوکولوف، ۲۰۰۹، ص ۱۵۰۱).

۴-۱-۲- شاخه شرقی

در شاخه شرقی از زبان‌های سامی، شاخص‌ترین زبان‌ها، اکدی و آشوری هستند. در این دو زبان، واژه *suppu* همزادی برای سبّح عربی و دیگر معادل‌های آن در زبان‌های سامی بوده (دراور و ماتسوخ، ص ۴۴۷) و به معنای دعاکردن (to pray) است (بلک، ۲۰۰۰، ص ۳۲۸/ فرهنگ آشوری، ۱۹۹۸، ج ۱۵، ص ۳۹۴). آنچه در صورت واژه جلب توجه می‌کند، نخست تضاعف^۲ واج میانی p است که قابل مقایسه با تضاعف عین‌الفعل در سبّح عربی است (نک: بخش ۴-۳) و دوم، فقدان واج پایانی که دلیل آن، حذف کلی واج h از نظام آوایی زبان اکدی است. البته، واژه دیگری در این زبان به صورت *sūbbuḥu* دیده می‌شود که واج پایانی (h) در آن باقی مانده است. برای این واژه معنای روشنی گفته نشده، اما محتمل است با صورت آرامی *šabbāḥ* به معنای ستایش ارتباط داشته باشد (فرهنگ آشوری، ۱۹۹۸، ج ۱۷، ص ۱۷۱).

یک واژه دیگر در زبان آشوری که معنای «پراکندن» را در خود دارد و قابل مقایسه با معنای گستردن در شاخه غربی (آرامی) است، *sapaḥu* یا *šapaḥu* است. این واژه دارای معانی متعدد، اما مرتبطی چون پراکندن (scatter)، از هم گسیختن (disrupt)، پخش کردن (spread) و بر باد دادن (waste) است (فرهنگ آشوری، ۱۹۹۸، ج ۱۵، ص ۱۵۱). به نظر می‌رسد، این واژه همزاد سبّح عربی و *šbh* عبری-آرامی باشد. با این توضیح که ابدال میان واج‌های لبی b و p در زبان‌های سامی بسیار رایج بوده (لیپینسکی، ۱۹۹۷، ص ۱۱۰) و ابدال واج حلقی h (ح) به h (خ) در تناظر میان اکدی با دیگر زبان‌های سامی، کاملاً شناخته شده است (لسلاو، ۱۹۹۱، ص ۲۷ مقدمه). به علاوه، ابدال میان ح/خ در خود ماده سبّح/سبّخ عربی هم دیده شد. صورت دیگری از این واژه، *šabaḥu* است که به معنای پاشیدن (to sprinkle) در این زبان به کار رفته (فرهنگ آشوری، ۱۹۹۸، ج ۱۷، ص ۳) و واج b در آن باقی مانده است.

۴-۱-۳- شاخه جنوبی

در شاخه جنوبی از زبان‌های سامی، زبان شاخص حبشی کلاسیک (گعزی) است. در این زبان، تنها معنای «ستایش کردن» و معانی مرتبط با آن دیده می‌شود. صورت فعلی *sabb ha* در این زبان به معنای ستایش کردن (praise)، تجلیل کردن (glorify)، سرود مذهبی خواندن (sing a hymn) و بزرگ‌نمایی کردن (magnify)

1. reflexive

2. gemination

و صورت اسمی s bhat به معنای شکوه و جلال است (لسلاو، ۱۹۸۷، ص ۴۸۳). نکته قابل توجه در صورت فعلی، تضاعف واج میانی b است که قابل مقایسه با صورت سَبَّح در عربی است (نک: بخش ۴-۳). دیگر زبان این شاخه، سبائی است که از طریق کتیبه‌های بازمانده به دست ما رسیده است. در یک کتیبه که صورت S¹BH در آن به کار رفته، معنا مبهم می‌نماید (بیستون، ۱۹۸۲، ص ۱۲۳)؛ با این حال جفری به نقل از منبع خود، آن را یک نام خاص تلقی کرده است (جفری، ۱۹۳۸، ص ۱۶۲).

۴-۱-۴- شاخه مرکزی (زبان عربی)

به جز کاربردهای ماده سبح در قرآن کریم و آرائی که لغت‌شناسان و مفسران در معنای آن ذکر کرده بودند و پیش‌تر در بخش ۳ از آن سخن رفت، مواردی از کاربردهای سبح در عربی کلاسیک وجود دارد که توسط لغت‌شناسان ثبت و ضبط شده است. فهرستی از این موارد به قرار زیر است:

۱- سَبَّحَ الْقَوْمُ: قوم در زمین پراکنده شدند.

۲- سَبَّحَ فِي الْمَاءِ سَبَّاحَةً: شناوری کرد در آب.

۳- سَبَّحَ فِي الْأَرْضِ: زمین را حفر کرد.

۴- سَبَّحَ فِي الْكَلَامِ: بسیار سخن گفت (سیاح، ۱۳۴۸، ص ۶۰۲).

برای ماده «سبح» که ارتباط آن با سبح پیش‌تر آشکار شد، لغت‌شناسان چنین معانی‌ای را ذکر کرده‌اند:

۱- سَبَّحَ اللَّهُ عَنْهُ الْحُمَى: خدا تب او را تسکین داد (دهد). در روایتی آمده که چون دزدی از منزل عایشه، شیئی را دزدید؛ وی آن دزد را نفرین کرد. رسول خدا (ص) به عایشه فرمودند: «لَا تُسَبِّحِي عَنْهُ بَدْعَانِكَ» (ابن درید، ج ۱، ص ۲۸۹/ ابن منظور، ج ۳، ص ۲۳)؛ با نفرینت (بار گناه) او را سبک مگردان.

۲- تَسَبَّحَ الْحَرُّ أَوْ الْغَضَبُ: از گرما یا خشم کاسته شد.

۳- السَّبَّيْحَةُ: پنبه زده شده.

۴- أَرْضٌ سَبَّيْحَةٌ: زمین شوره‌زار (سیاح، ۱۳۴۸، ص ۶۰۳)

پس از ذکر معانی متنوع سبح در زبان‌های سامی، اکنون لازم است به یک دسته‌بندی از این معانی برسیم تا بتوانیم ارتباط بین این معانی و نیز، ارتباط میان تسبیح با ماده سبح را روشن سازیم.

۴-۲- دسته‌بندی معانی سبح

نگاهی به معانی ماده سبح، حکایت از تنوع معنایی آن در زبان‌های سامی دارد. با این وجود، این طیف گسترده از معانی را می‌توان در سه دسته کلی طبقه‌بندی کرد که شامل سه معنای: ۱- گسترش (spread)، ۲- ارتقای ارزش (grow in value) و ۳- ستایش (praise) است. در ادامه، به هریک از این معانی و زیرمعناهای مربوط به آن می‌پردازیم (برای خلاصه‌ای از دسته‌بندی معانی سبح نک: ضمیمه ۲).

۴-۲-۱- معنای «گسترش»

معنای گستردن و پراکنده شدن، معنایی است که در زبان‌های آرامی و اکدی مشاهده شد. در عربی همین معنا در کاربردهایی چون سَبَّحَ الْقَوْمُ (قوم پراکنده شدند) دیده می‌شود. در توضیح دیگر معانی در زبان عربی می‌توان گفت، معنای بسیار سخن‌گفتن (سَبَّحَ فِي الْكَلَامِ)، به نوعی همان گستردن در مقام کلام است. زمین را حفر کردن (سَبَّحَ فِي الْأَرْضِ)، همان پراکندن خاک زمین است که در عمل موجب حفر گودال می‌شود. همچنین، در کاربردهای ماده سَبَّحَ نَظِيرَ السَّبَّيْحَةِ (پنبه زده شده) و أَرْضُ سَبَّيْحَةَ (زمین شوره‌زار)، مؤلفه معنایی پراکندگی یا وسعت دیده می‌شود. معنای روشنی بخشیدن و جلا دادن که در سریانی و آرامی دیده شد، باز هم یک توسعه معنایی از معنای گسترش است (جسترو، ۱۹۰۳، ج ۲، ص ۱۵۱۱).

به نظر می‌رسد، معنای «فراغت» که در آیه ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (مزم: ۷۳/۷) به کار رفته، برگرفته از همین معنای گسترش و وسعت باشد هم چنانکه خود واژه فراغ به معنای آسودگی و دست‌کشی از کار، برگرفته از فعل (فَرَّغَ) است که معنای گستردگی و فراخنایی دارد.

۴-۲-۲- معنای «ارتقای در ارزش»

معنای رشد و افزایش در ارزش، در لهجه‌های مختلف آرامی نظیر آرامی ترگومی، لهجه فلسطینی - مسیحی و فلسطینی - یهودی قابل مشاهده است. همان‌طور که دیدیم، باب Hifil ماده سَبَّحَ در آرامی، معنای بهبود دادن داشت و باب Hithpael آن معنای بهبود یافتن. معنای بهبود، ادامه‌ای از معنای رشد در ارزش است (جسترو، ۱۹۰۳، ج ۲، ص ۱۵۱۱). معنای تسکین دادن و آرام کردن که هم در נָטַחَ عبری (باب Piel) و هم سَبَّحَ عربی دیده می‌شود، توسعه‌ای در معنای مذکور است: ارتقای در ارزش < بهبود یافتن / بهبود دادن < تسکین دادن، آرام کردن.

۴-۲-۳- معنای «ستایش»

معنای ستودن در تمام چهار شاخه سامی قابل مشاهده است. در شاخه غربی، زبان‌های عبری، آرامی ترگومی، سریانی، لهجه‌های فلسطینی مسیحی، فلسطینی یهودی و مندایی این معنا را داشتند. در شاخه شرقی (اکدی و آشوری) این معنا وجود داشت و در شاخه جنوبی (حبشی) نیز تنها معنا، ستودن بود. همگی این موارد، همزادهای تسبیح در عربی هستند.

نکته جالب توجه در تمام این واژه‌ها، صورت صرفی آن‌هاست. در همه واژگان مذکور، همخوان میانی (عین‌الفعل) به حالت مضاعف^۱ آمده است. در زبان عبری باب Piel، در آرامی باب‌های Piel و Paal، در

سریانی Pael، در اکدی واژه *suppu-*، در حبشی *sabb ha* و در عربی هم *سَبَّحَ* این معنا را داراست. سامی‌شناسان به این صورت صرفی در زبان‌های سامی، *Doubled-Stem* می‌گویند (نک: بخش ۴-۳).
گفتنی است، معنای آواز خواندن که در زبان‌های آرامی، سریانی و حبشی دیده شد، زیرمعنایی برای معنای ستودن است؛ زیرا مصداق آواز در اینجا، همان سرودها و نیایش‌های مذهبی است که در معابد برای ستایش خداوند به صورت آواز خوانده می‌شوند (جنینگس، ۱۹۲۶، ص ۲۱۴).

۴-۳- تاریخ‌گذاری معانی سبح

در مقام تاریخ‌گذاری این سه دسته معنا، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که کدام یک از این سه معنا، کهن‌تر از دیگران است. برای کشف معنای قدیم‌تر، می‌توان از سه معیار کلی سخن به میان آورد که عبارت‌اند از: وجود معنا در تمام شاخه‌ها، صورت صرفی واژگان و وجود معنا در زبان باستانی آفروآسیایی.

۱- وجود معنا در تمام شاخه‌ها: بر اساس این معیار، معنایی که در طیف گسترده‌تری از زبان‌های سامی به کار رفته باشد، قدمت بیش‌تری داشته و به احتمال زیاد، ریشه در زبان مادر، یعنی سامی باستان دارد. از میان معانی سه‌گانه سبح، معنای گسترش در سه شاخه غربی، شرقی و مرکزی از زبان‌های سامی وجود دارد و تنها در شاخه جنوبی دیده نمی‌شود. معنای ستودن در هر چهار شاخه قابل‌رؤیت است و معنای ارتقا تنها در زبان‌های آرامی به کار می‌رود.

۲- صورت صرفی واژه: طبق قواعد تاریخ‌گذاری، صورتی از واژه که به لحاظ ساخت کمینه باشد، یعنی تعداد همخوان و واکه کمتری در آن به کار رفته باشد، نسبت به صورت بیشینه کهن‌تر است. این بدان معناست که صورت مجرد یک ریشه ثلاثی، از صورت‌های مزید آن اقدم است. کمینه یا بیشینه بودن صورت واژه با معنای آن نیز رابطه‌ای مستقیم دارد و هرچه صورت واژه بیشینه شود، معنای آن نیز افزایش می‌یابد (زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی). بنابر این قاعده، صورت مجرد سبح از صورت مزید *سَبَّحَ* قدیم‌تر است. پس، معنای سبح مجرد یعنی گسترش و ارتقا، از معنای *سَبَّحَ* مزید یعنی ستایش اقدم هستند.

۳- ریشه‌یابی در آفروآسیایی باستان: در زبان باستانی آفروآسیایی که نبای اعلای زبان‌های سامی است، ریشه معین و مفروضی برای سبح سامی بازسازی نشده است. در فرهنگ اورل و استولبوا که برای واژگان این زبان باستانی نگاشته شده، واژه‌ای فرضی به صورت *-sabāh** به معنای «پرنده» بازسازی شده و ذیل آن به واژگانی در زبان مصری و چادی غربی اشاره شده است که به معنای نوعی پرنده هستند (اورل و استولبوا، ۱۹۹۵، ش ۲۱۵۷). به نظر نمی‌رسد بتوان رابطه مستقیمی میان معنای پرنده با معنای ماده سبح در زبان‌های سامی بازجست.

اما اگر احتمال پسوند بودن *-h* در ماده ثلاثی *sbh* را بپذیریم، بن‌ثنایی *-sb* می‌تواند منشأیی برای ماده سبح باشد. صورت ثنایی *-sab** در فرهنگ اورل و استولبوا به معنای «رفتن» و «راه‌رفتن» آمده و در ذیل آن، به موادی از زبان‌های سامی و چادی استناد شده است (اورل و استولبوا، ۱۹۹۵، ش ۲۱۵۳). به‌طور مشخص در زبان

عربی، سَبَسَبَ به معنای آهسته راه رفتن و در زبان تیگره (از زبان‌های منطقه حبشه) sbb به معنای آمدن است (اورل و استولبوا، ۱۹۹۵، ش ۲۱۵۳). در صورت پذیرش این احتمال، می‌توان نتیجه گرفت با افزودن پسوند «ح» به بن ثنایی «سب» به معنای رفتن، معنای جدیدی تولید شده که دال بر نوعی حرکت همراه با تکثیر یا همان «گسترش» است؛ یعنی حرکت یک جمع در مسیرهایی متعدد که منجر به پراکنده شدن آن‌ها می‌شود؛ بر خلاف رفتن در معنای معمول آن که یادآور حرکتی در مسیر واحد و ثابت است.

نمونه‌ای دیگر از کاربرد پسوند «ح» را می‌توان در واژه قرآنی «ریح» مشاهده کرد (نک: بقره: ۱۶/۲). ریح که به معنای سودآوری است، با واژه دیگری در قرآن کریم، یعنی «ربا» دارای ریشه‌ای مشترک است. ریح و ربا، هر دو به معنای سود هستند؛ اما در عربی قرآنی بین آنها تفاوتی معنادار نهاده شده است. این هر دو، برگرفته از ریشه‌ی ثنایی «رب» (rb) در آفروآسیایی باستان هستند که در اصل به معنای «بزرگ و زیاد» بوده است (اورل و استولبوا، ۱۹۹۵، ش ۲۱۰۵/ دالگوپولسکی، ۲۰۰۸، ص ۱۸۲۶، ش ۱۹۵۷). با افزوده شدن پسوند ح به بن ثنایی رب، ماده ثلاثی ریح به معنای سود کردن ساخته شده است (شیرزاد، ۱۳۹۳، صص ۷-۱۰).

با توجه به معیارهای یاد شده به نظر می‌رسد، قدیم‌ترین معنا برای ماده سبج، معنای گستردن باشد. معنای دوم، یعنی ارتقای در ارزش، خود حاصل یک ارتقا معنایی^۱ در معنای نخست است. در این معنا سازی، گسترده و وسیع بودن یک امر، ارزش‌گذاری مثبت شده و به معنای ارتقای آن امر تلقی شده است. بر مبنای همین تلقی است که معانی بهبود دادن و آرام کردن نیز ساخته شده است.

اگر صورت مجرد سبج به معنای ارتقای در ارزش یک پدیده باشد، صورت مزید سبج چه معنایی خواهد داشت؟ برای پاسخ به این پرسش، می‌بایست نگاهی به معنای باب تفعیل در زبان‌های سامی داشته باشیم.

۴-۴- باب تفعیل در زبان‌های سامی

آنچه که در سنت صرف عربی با نام «باب تفعیل» شناخته شده است، نزد سامی‌شناسان، Doubled stem یا به اختصار D-stem نامیده می‌شود. در این ساخت صرفی، همخوان میانی ماده ثلاثی (عین الفعل) به حالت دوتایی^۲ یا مضاعف^۳ درمی‌آید. این ساخت صرفی را می‌توان در سراسر نواحی سامی‌زبان مشاهده کرد (لیپینسکی، ۱۹۹۷، ص ۳۸۲). اما این ساخت صرفی، چه معنایی را به ماده ثلاثی می‌افزاید؟

سامی‌شناسان معتقدند معنای این ساخت، بستگی به معنای ماده ثلاثی آن دارد. اگر ماده خود دارای معنای متعدی^۴ باشد، باب تفعیل آن معنای Intensive یا تشدید خواهد داشت. بدان معنا که دال بر شدید بودن انجام کار یا تکرار آن خواهد بود، مانند «قَطَعَ» در عربی به معنای بریدن که باب تفعیل آن «قَطَّعَ» و به معنای

1. Elevation (Amelioration)
2. doubled
3. geminated
4. transitive

تکه‌تکه کردن است. حال اگر ماده دارای معنای لازم^۱ باشد، باب تفعیل آن یا معنای Causative (سببیت) خواهد داشت، مانند: «تَبَّتْ: استوار بودن < تَبَّتْ: استوار کردن» و یا معنای Factitive (جعل) که به معنای قراردادن چیزی در وضعیت معین است (یوستن، ۱۹۹۸، ص ۲۰۳ / لپینسکی، ۱۹۹۷، صص ۳۸۲-۳۸۳).

همان‌طور که می‌دانیم، ماده سیح در معنای گسترش و ارتقا یافتن، معنایی لازم دارد. بنابراین، صورت D-stem (باب تفعیل) آن در تمام زبان‌های سامی، می‌تواند معنای سببیت و یا جعل داشته باشد. معنای سببیت بدان جهت که تسیح در مورد پروردگار به کار می‌رود، قابل قبول نیست؛ زیرا تسیح، معنای «ارتقا دادن جایگاه» خواهد یافت؛ حال آنکه هیچ‌کس در مقامی نیست که جایگاه خداوند متعال را ارتقاء دهد. پس، باب تفعیل در اینجا معنای جعل دارد. این جعل نیز نه در عالم واقع، بلکه در ذهن و قلب ما رخ می‌دهد؛ یعنی جایگاه خداوند را نزد خود ارتقاء می‌بخشیم و به عبارت دیگر، او را تقدیس و ستایش می‌کنیم.

در کتب صرف و نحو عربی نیز برای باب تفعیل، معانی متعددی ذکر شده که یکی از این معانی، معنای «نسبت دادن» است؛ یعنی امری را به دیگری منسوب کردن. مانند «زیدٌ عَظُمَ عمرواً»؛ زید به عمرو بزرگی نسبت داد؛ یا «كَفَّرَ زَيْدٌ عمرواً»؛ زید به عمرو کفر را نسبت داد (حسینی طهرانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۶۴). معنای نسبت دادن که صرف‌شناسان بدان اشاره کرده‌اند، مشابه معنای جعل نزد سامی‌شناسان است.

آنچه می‌تواند مؤیدی برای وجود معنای «ارتقاء» در تسیح باشد، باهم‌آیی سُبْحان در قرآن کریم با «تَعَالَى» است: ﴿سُبْحَانَہٗ وَ تَعَالَى عَمَّا یُقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیرًا﴾ (اسراء: ۱۷/۴۳). «تعالی» فعل ماضی از باب تفاعل بوده و از ماده «علو» و به معنای برتری و الوایی است. سُبْحان نیز اسمی است که به معنای شکوه و جلال بوده و مؤلفه معنایی برتری را با خود به همراه دارد.

نتایج تحقیق

به عنوان نتیجه‌گیری از فرایند ریشه‌شناسی واژه تسیح، مسیر ساخت معنای تسیح، از بن‌ثنایی آن تا معنای نهایی ستایش، بدین شرح است:

«[رفتن] < گسترش یافتن < افزایش در ارزش < شکوه و جلال < [باب تفعیل] ستایش کردن».

در توضیح رابطه میان «سیح» به معنای گسترش یافتن و «سیح» به معنای ستایش کردن، لازم به ذکر است که معنای «افزایش در ارزش» (معنای فعلی) و «شکوه و جلال» (معنای اسمی) در این میان نقش واسطه معنایی را ایفا می‌کند. بدان معنا که ابتدا «گسترش» ارتقاء معنایی یافته و به «افزایش در ارزش» تبدیل شده و سپس، معنای شکوه و جلال از معنای افزایش در ارزش ساخته شده است؛ زیرا بارزش بودن، مفید شکوه و جلال یک شیء است. در نهایت، معنای ستایش کردن از شکوه و جلال و در باب تفعیل ساخته شده که در واقع، همان «باشکوه و مجلل دانستن» است.

اما در بحث تاریخ‌گذاری معانی برای ماده سبج باید گفت به نظر می‌رسد، هر دو ساخت سبج مجرد و سبج مزید متعلق به سامی باستان هستند و در سطح سامی، تقدم و تأخر زمانی بر آنان حاکم نیست؛ زیرا هر دو ساخت در طیف وسیعی از زبان‌های سامی دیده می‌شود و این خود نشانه‌ای از قدمت هر دو ساخت در زبان سامی مادر است. در میان زبان‌های سامی، زبان آرامی طیف کاملی از معانی را داراست؛ ولی عربی معنای اول (گسترش) و چهارم (ستایش) را حفظ کرده، اما معنای دوم (افزایش در ارزش) را به عنوان معنای واسطه از دست داده است. از همین روست که لغت‌شناسان در یافتن ارتباط معنایی میان سبج مجرد و سبج مزید ناکام بوده‌اند.

در مورد کاربردهای ماده سبج در زبان عربی قرآنی، به طور مشخص می‌توان چنین اظهار نظر کرد: در آیه ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (مزمل: ۷/۷۳) قول لغت‌شناسان که سبج را به «فراغت» معنا کرده‌اند، درست می‌نماید. مؤلفه معنایی اصلی در ماده سبج، «گسترش» است و فراغت نیز، نوعی گسترش در وقت و داشتن فرصت وسیع است.

در آیاتی چون ﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾ (نازعات: ۳/۷۹) و ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱/۳۳؛ یس: ۳۶/۴۰)، ماده سبج دال بر نوعی حرکت همراه با گسترش است. در این دو کاربرد قرآنی، سبج در صورت جمع آمده است. این بدان معناست که یک جمع متکثر می‌تواند سبج داشته باشند، نه یک فرد. یک جمع متکثر می‌تواند حرکتی در مسیرهای متعدد داشته باشد که حاصل آن نوعی گسترش و پراکندگی است؛ بنابراین، قول لغت‌شناسان که در ماده سبج دو مؤلفه «حرکت» و «انبساط» (گسترش) را شناسایی کرده بودند، با دستاوردهای معناشناسی تاریخی مورد تأیید قرار می‌گیرد. در ضمن باید توجه داشت، مصدر «سباحة» به معنای شنا کردن، تنها در عربی کلاسیک پیدا شده و در عربی قرآنی این معنا وجود نداشته است. بنابراین، نباید کاربردهای قرآنی را با این معنای متأخر توجیه نمود.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، ساخت صورت «تسبیح» نیز به مانند ماده ثلاثی سبج، به زبان سامی مادر بازمی‌گردد. دلیل آن نیز، وجود این ساخت در زبان‌های عبری، آرامی و سریانی (از شاخه غربی)، اکدی (از شاخه شرقی)، حبشی (از شاخه جنوبی) و عربی (از شاخه مرکزی) است. حال که می‌توان کاربرد تسبیح را در چهار شاخه از پنج شاخه سامی مشاهده کرد، می‌توان به قدمت ساخت آن نیز حکم نمود. به همین دلیل، قول خاورشناسان که ساخت تسبیح را در عربی وام‌واژه دانسته و منشأ آن را در زبان آرامی - سریانی جسته بودند و کاربردهای عبری و حبشی را هم مأخوذ از آرامی تلقی کرده بودند، مورد نقد و یا دست‌کم نیازمند شواهد دقیق‌تری خواهد بود. گفتنی است، آنان کاربرد اکدی واژه را هم در پژوهش‌های خود نادیده گرفته‌اند. بدین ترتیب باید گفت: ساخت تسبیح در زبان عربی اصیل بوده و کاربرد آن در عربی به مانند دیگر زبان‌های سامی دارای قدمت و برگرفته از سامی مادر است.

ضمائم

ضمیمه ۱: معانی ماده سبح در زبان‌های سامی

شاخه	زبان	واژه	معنا	توضیحات	
غربی	عبری	נָפַח	ستایش کردن	باب Piel	
		נָפַח	آرام کردن	باب Piel	
	آرامی ترگومی	נָפַח	[رشد دادن، گستردن]، بهبود، رشد در ارزش		
		הַנְּפִיחַ	بهبود دادن، رشد دادن در ارزش	باب Hifil	
		נָפַח	ستایش کردن	باب Piel	
	سریانی	הַנְּפִיחַ	گستردن، روشن شدن	باب Hithpael	
		נָפַח	[ستایش کردن]، آواز خواندن	باب paal	
		אִנְפַּח	ستایش شدن، خود را ستودن، با غرور سخن گفتن	باب Ithpaal	
		עַבַּד	باشکوه، برجسته، پرافتخار		
	لهجه فلسطینی - مسیحی	لهجه فلسطینی - یهودی		ستایش، ستایش کردن، شکوه، تجلیل کردن	باب Pael
				باور داشتن، فکر کردن	" "
				آواز خواندن	" "
			עַבַּד	شکوه و جلال	
			افزایش		
		مندایی		ستایش کردن، تجلیل کردن	
			افزودن ارزش، جلو بردن		
	SBH, S'BA		ستایش کردن	باب Pael	
شرقی	اکدی و آشوری		خودستایی، لاف زدن	باب Ethpael	
		suppu-	دعا کردن	باب فَعَل	
		sapa-ḥu	پراکندن، گستردن، پاشیدن		

		šapa-ḥu		
	از هم گسیختن، هدردادن	sapa-ḥu		
شاخه	معنا	واژه	زبان	توضیحات
جنوبی	ستایش کردن، تجلیل کردن، سرود خواندن	sabb ḥa	حبشی	باب فعل
	؟	S ¹ BḤ	سبائی	معنا نامشخص است.
مرکزی	ستایش کردن، تسبیح کردن	سَبِّح	عربی	باب فعل
	فراغت	سَبِّح / سَبَّح		مزمّل: ۷/۷۳
	حرکت + گسترش	سَبِّح		نازعات: ۷۹ / ۳؛ یس: ۴۰ / ۳۶
	شناکردن	سَبَّاحه		
	تسکین دادن	سَبِّح		

ضمیمه ۲: دسته‌بندی معانی سبّح

ردیف	معنا	زیرمعنا	زبان(ها)	توضیحات
۱	گسترش	گسترده شدن،	آرامی	مجرد و باب Hithpael.
		پراکنده شدن	اکدی	sapāḥu
			عربی	سَبِّح
۲	ارتقا در ارزش	روشنی دادن،	آرامی	باب Hifil
		جلا دادن	سریانی	باب Pael
		فراغت	عربی	سَبِّح
۳	ستایش	رشد و افزایش در ارزش	آرامی ترگومی، لهجه فلسطینی-یهودی و فلسطینی-مسیحی	
		بهبود (دادن/یافتن)، تسکین دادن	آرامی عبری عربی	باب Hithpael و Hifil باب Piel سَبِّح
		ستودن	عبری، آرامی، سریانی،	Heb. Piel

Aram. Piel, Paal	لهجه‌های فلسطینی			
Syr. Pael	مسیحی و یهودی،			
Akk. suppū	مندایی			
Gz. sabbəḥa	اکدی و آشوری			
Arab. سَبَّحَ	حبشی عربی			
	آرامی، سریانی، حبشی	آوازخواندن (مذهبی)		

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۷۶). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. قم: اسماعیلیان.
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱). *المحکم و المحيط الأعظم*. به کوشش عبدالحمید هندای، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید (۱۴۱۸). *سنن الحافظ أبي عبد الله محمد بن يزيد القزويني*. بیروت: دار الجیل.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
۵. ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱). *مجاز القرآن*. قاهره: مکتبه الخانجی.
۶. احمد بن حنبل (۱۴۱۶). *مسند الإمام احمد بن حنبل*. بیروت: مؤسسه الرساله.
۷. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذيب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. پاکتچی، احمد (۱۳۹۹). کاوشی تاریخی در معانی ماده قرآنی «أنت» با رویکرد مسیروشناسی ساخت. *پژوهش های زبان شناختی قرآن*، شماره ۱۷، صص ۱-۱۴.
۹. جفری، آرتور (۱۳۷۲). *واژه های دخیل در قرآن مجید*. ترجمه: فریدون بدره ای، تهران: انتشارات توس.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). *الصحاح*. به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۱. حاجی اسماعیلی، محمدرضا (۱۳۹۱). بازخوانی اندیشه تفسیری مفسران پیرامون تسبیح به حمد در قرآن. *لسان صدق*، شماره ۳، صص ۱۸-۳۸.
۱۲. حسینی طهرانی، هاشم (۱۳۶۴). *علوم العربیة*. تهران: نشر مفید.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴). *مفردات الفاظ القرآن*. تهران: مرتضوی.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹). *اساس البلاغة*. بیروت: دار صادر.
۱۵. سیاح، احمد (۱۳۴۸). *فرهنگ جامع عربی - فارسی*. تهران: کتابفروشی اسلام.
۱۶. شیرزاد، محمدحسن (۱۳۹۳). *مفهوم ربا در قرآن کریم مبتنی بر روش های معناشناسی ساختگرا و نقشگرا*. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن، دانشگاه امام صادق (ع).
۱۷. صنعانی، عبدالرزاق بن همام (۱۴۱۱). *تفسیر القرآن العزیز*. بیروت: دارالمعرفة.
۱۸. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
۱۹. طریحی، فخر الدین بن محمد علی (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تهران: نشر مرتضوی.
۲۰. عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۶۴). *المعجم المشهرس لألفاظ القرآن الکریم*. قاهره: دارالکتب المصریة.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *کتاب العین*؛ قم: نشر هجرت.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۷۶). *تفسیر القمی*. به کوشش طیب موسوی جزائری، قم: دار الکتاب.
۲۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. مسلم، ابن حجاج نیشابوری (۱۴۱۲). *صحیح مسلم*. به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دار الحديث.
۲۶. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. بیروت: دارالکتب العلمیة.

۲۷. معین، امرالله؛ بیادار، هنگامه؛ ابوالحسنی، فاطمه (۱۳۹۴). تسیح موجودات غیر ذی شعور از دیدگاه قرآن. *پژوهشنامه معارف قرآنی*، شماره ۱۸، صص ۷-۳۴.

۲۸. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*. به کوشش عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث.

29. Beeston A. F. L. & Others (1982). *Sabaic Dictionary*. YAR, University of Sanna.

30. Bell, Richard (1926). *The Origin of Islam in Christian Environment*. London: Macmillan and Co. Limited.

31. Black, Jeremy & others (2000). *A Concise Dictionary of Akkadian*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.

32. Brun, S. J. (1895). *Dictionarium Syriaco-Latinum*. Beryti Phoeniciorum.

33. Cook, Stanley (1898). *A Glossary of the Aramaic Inscriptions*. Cambridge University Press.

34. Costaz, Louis (2002). *Dictionarie Syriaque-Francais/Syriac-English Dictionary*. Beirut: Dar El-Machreq.

35. Dolgopolsky, Aharon (2008). *Nostratic Dictionary*. McDonald Institute for Archaeological Research.

36. Drower, E.S. & Macuch, R. (1963). *A Mandaic Dictionary*. London: Oxford University Press.

37. Gesenius, William (1939). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*. ed. F.A. Brown, London: Oxford.

38. Horovitz, Joseph (1925). Jewish Proper Names and Derivatives in the Koran. in the *Hebrew Union College Annual*, ii. Cincinnati.

39. Jastrow, Marcus (1903). *A Dictionary of the Targumim*. (Volume 2). London/ New York.

40. Jeffery, Arthur (1938). *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*. Baroda: Oriental Institute.

41. Jennings, William (1926). *Lexicon to the Syriac New Testament (Peshitta)*. Oxford: Clarendon Press.

42. Joosten, Jan (1926). The Functions of the Semitic D stem: Biblical Hebrew Materials for a Comparative-Historical Approach. *Orientalia*, Vol. 67, No. 2, pp. 202-230.

43. Leslau, Wolf (1987). *Comparative Dictionary of Ge'ez (Class. Ethiopic)*. Wiesbaden: Harrassowitz.

44. Liddell, H. G. & R. Scott (1996). *A Greek-English Lexicon*. ed. H.S. Jones & R. McKenzie. Oxford: Clarendon.
45. Lipinski, Edward (1997). *Semitic Languages: Outline of a Comparative Grammar*. Leuven: Peeters.
46. Mingana, A. (1927). Syriac Influence on the Style of the Kur'an. in *Rylands Bulletin*.
47. Orel, Vladimir & Stolbova, Olga (1995). *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*. Leiden: Brill.
48. Payne Smith, R. (1957). *A Compendious Syriac Dictionary*. Oxford: Clarendon Press.
49. Schwally, Friedrich (1893). *Idioticon des christlich-palestinischen Aramaisch*. Giessen.
50. Sokoloff, Michael (1992). *A Dictionary of Jewish Palestinian Aramaic of the Byzantine Period*. Bar Ilan University Press.
51. Sokoloff, Michael (2009). *A Syriac Lexicon (A Translation from the Latin, Correction, Expansion, and Update of C. Brockelmann's Lexicon Syriacum)*. Eisenbrauns & Gorgias Press.
52. Gelb, Ignace, and Others (1998). *The Assyrian Dictionary*. Chicago: the Oriental Institute.